

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكَ أَلْسَلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتِنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنفُورَ قَوْزَا عَظِيمًا

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنِ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

در آستانه‌ی شهادت مولایمان امام علی‌بن‌الحسین علیهما السلام به حسب بعض نقل‌ها هستیم که فردا هست، این صلوات خاصه‌ی آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ جَعَلْتَ مِنْهُ أَيْمَةً الْهُدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَ اصْطَلَقْتَهُ وَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ دُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ حَتَّى تَبْلُغَ بِهِ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

اللهم صل على محمد و آل محمد

تنبيه اول پایان یافت یک تعلیقه‌ی دیگری لازم است که به آن توجه بشود که تبه علیه شهید الصدر قدس‌سره و آن این است که محقق خوئی رضوان‌الله علیه و کلمات بسیاری از اصولیین که در این مقام هست می‌بینیم در مقام تقسیم در کنار این‌که اطراف علم اجمالی، اصول عرضیه‌ای دارند که حالا یا متجانس‌اند یا غیر متجانس، فرض کردند که یکی از اطراف یا تمام اطراف دارای یک اصل طولی است و محاسبه کردند که حالا این‌ها با هم همه معارضه می‌کنند یا این‌که اصول عرضیه معارضه می‌کنند، اصل طولی سرش سلامت می‌ماند مرجع ما می‌شود. کأنّ در کلمات اعلام به‌خصوص محقق خوئی قدس‌سره برای طولی بودن در مقام، اثر فائل هستند که این حرف‌ها در جایی است که طولی باشد، اما اگر طولی نبود کأنّ حتماً مفروض این است که این‌ها با هم معارضه می‌کنند و دیگر جای این حرف‌ها و تفصیل نیست. اما همان‌طور که توضیح داده شد در دلیل قسم اول و بعدها در اقسام بعد هم به آن توجه شد طولیت دخالت ندارد، آن چیزی که دخالت دارد و مهم هست این است که این‌ها دلیل واحد دارند یا دلیل متعدد دارند؟

آن‌هایی که دلیل واحد دارند قهراً این اطراف علم اجمالی و این علم اجمالی ما باعث می‌شود که آن دلیل واحد اجمال داخلی پیدا کند و از حجیت ساقط بشود؛ آن که از حجیت افتاد، آن دلیل که از حجیت افتاد دلیلی که اصول آخر را دارد بیان می‌کند آن‌ها بلامعارض می‌شوند آن‌ها مرجع ما می‌شوند. حالا طولیتی باشد یا طولیتی نباشد. ملاک این است که آن دلیلی که اصل است که شما نامش را می‌گذارید طول، یعنی آن اصل آخر، او معارضی نداشته باشد، مشکلی نداشته باشد، حالا در طول این هست؟ در طول این نیست؟ این‌ها دخالتی در مسأله ندارد.

شهید صدر قدس سره برای این، بعضی مثال‌های منبیه ذکر می‌کند، مثلاً فرض کنید اگر دوتا کاس داریم که یقین داریم یکی از این دوتا متنجس است ولی حالت سابقه‌ی این‌ها برای ما روشن نیست، یعنی استصحاب طهارت هیچ‌کدام ندارند، حالت سابقه‌شان برای ما روشن نیست ولی یقین داریم یکی از این دوتا کاسه‌ها متنجس است، کاسه‌ی الف و کاسه‌ی ب. بعد کنار این علم اجمالی که الان فرض کردیم یک علم اجمالی دیگری هم ممکن است در نفس ما ایجاد بشود در اثر خصوصیات و شواهد و قرائنی که یا این کاسه‌ی ب متنجس هست و یا این لباس من که می‌دانم قبلاً پاک بوده. خب در این‌جا این کاسه‌ی الف استصحاب طهارت ندارد چون فرض این است که حالت سابقه‌اش را نمی‌دانیم، کاسه‌ی ب هم حالت سابقه ندارد فلذا استصحاب ندارد ولی هر دوی آن‌ها چی دارند؟ قاعده‌ی طهارت را دارند؛ قاعده‌ی طهارت که نیاز به حالت سابقه ندارد، خب «کل شیء طاهر حتی تعلم أنه نجس» این کاسه را من الان نمی‌دانم نجس است یا نه، کل شیء طاهر می‌گوید پاک است؛ آن کاسه‌ی ب را هم نمی‌دانم پاک است یا نجس، کل شیء طاهر می‌گوید پاک است. خب در کنار این علم اجمالی یک علم اجمالی هم داشتیم که یا کاس ب متنجس است و یا آن ثوب، که ثوب را می‌دانیم قبلاً پاک بوده، حالت سابقه‌اش را می‌دانیم. در این‌جا چی می‌شود؟ به نظر شما این‌جا باید چی گفت؟

س: در مورد لباس که استصحاب می‌شود.

ج: استصحاب لباس جاری است و اما قاعده‌ی طهارت در آن دوتا چی هست؟

س:

ج: جاری است؟

س:

ج: آهان، قاعده‌ی طهارت‌ها چی می‌کنند؟ تساقط می‌کنند، چون دلیلی که می‌گوید «کل شیء طاهر حتی تعلم انه» این بخواهد هر دو را در عرض هم بگیرد ترخیص در معصیت قطعیه لازم می‌آید؛ احدهما دون دیگری را بخواهد بگیرد ترجیح بلا مرجح است؛ احدهمای لا بعینه هم که لا وجود له. پس آن دوتا چی می‌شوند؟ تساقط پیدا می‌کنند، ما به چی مراجعه می‌کنیم؟ به استصحاب در ثوب مراجعه می‌کنیم می‌گوییم این مستصحاب الطهاره است پس پاک است می‌شود با آن نماز خواند. و حال این‌که در این‌جا خب پس آن دلیل آن دوتا قاعده‌ها چی پیدا می‌کنند؟ اجمال داخلی پیدا می‌کنند، دلیل آن اجمال داخلی پیدا می‌کند می‌رود کنار، به کی مراجعه می‌کنیم؟ به این استصحاب؛ و حال این‌که این‌ها در طول هم نیستند، استصحاب ثوب که در طول قاعده‌ی طهارت آن ماء نیست، قاعده‌ی طهارت آن ماء نیست، ربطی به هم ندارد، این موضوعش آخر است این ثوب است،

قاعده‌ی استصحاب در ثوب که حاکم نیست بر قاعده‌ی طهارت در آب که یک چیز دیگری است یک موضوع دیگری است. یا قاعده‌ی طهارت در آب در طول استصحابی که این‌جا هست که نیست، بله اگر بگوییم آن‌هایی که می‌گویند، می‌گویند جایی که خودش خود آن شیء مستصحب الطهاره باشد قاعده‌ی طهارت در آن‌جا جاری نمی‌شود در طولش است، مثلاً همین‌جا در این ثوب قاعده‌ی طهارت جاری نمی‌شود، چرا؟ با این‌که نمی‌دانیم، برای این‌که استصحاب مقدم است بر قاعده‌ی طهارت، استصحاب کأن استصحاب چون اصل محرز است احراز طهارت برای ما می‌شود با او، وقتی احراز طهارت شد دیگر «کل شیء مشکوک الطهارة و النجاسة فهو طاهر» این‌جا نداریم، قاعده‌ی طهارت این‌جا تطبیق نمی‌شود. پس بنابراین شهید صدر می‌فرماید ببینید این‌جا شما محقق خوئی ناچار هستید همین مطلب را بفرمایید، همه‌ی فقهاء ناچارند این‌جا همین مطلب را بفرمایند، بفرمایند قاعده‌های طهارت این‌جا جاری نمی‌شود تساقط می‌کنند ما رجوع می‌کنیم به آن استصحاب طهارت در آن ثوب.

س: حاج آقا ببخشید قاعده‌ی طهارت در کأس ب که با لباس الان با آن ثوب متنجسه الان چیز شده، الان نمی‌توانیم بگوییم که این تعارض پیدا می‌کند هم با قاعده‌ی طهارت در ثوب هم با

ج: نه، نمی‌توانیم بگوییم..

س: مخالفت قطعی به وجود نمی‌آورد؟

ج: نه، چرا؟ گفتیم برای خاطر این که آن دلیلی که گفت «کل شیء طاهر» هم این‌جا مصداق دارد، هم این‌جا مصداق دارد دیگر درست؟ این «کل شیء طاهر» نمی‌تواند هم این را بگیرد بگوید پاک است، هم این را بگیرد بگوید پاک است، چون اگر هردو را بگیرد لازم‌اش این است که گوینده‌ی این کلام ترخیص در معصیت داده بشود، بگوید هم این را بگو پاک است هم بگوید بگو آن پاک است. پس این قرینه‌ی لثیه‌ی عقلیه می‌شود که هردوی این‌ها را اراده نکرده درست؟ در مراد جدی‌اش نیست، فلو مراد استعاملی شال هردومی‌شود، ولی توی مراد جدی هردو را اراده نکرده، چون مستلزم این مسئله است. بله اگر یکی‌شان اراده کرده باشد دون دیگری، این مشکله‌ی عقلی وجود ندارد، ترخیص در معصیت قطعی نیست؛ ولی ما بگوییم کدام را اراده کرده؟ بگوییم الف را اراده کرده دون ب، دلیل ندارد، ترجیح بلا مرجح است؛ بگوییم ب را اراده کرده دون الف، ترجیح بلا مرجح است. پس ما در مقام اثبات نه می‌توانیم بگوییم این را اراده کرده خصوصاً، نه می‌توانیم در مقام اثبات ما بگوییم این را اراده کرده خصوصاً، البته خودش اگر یکی را اراده کرد روی مسائل آن‌ها که ترجیح بلا مرجح نمی‌شود، اما ما در مقام تطبیق دلیل خواهیم این دلیل را بر این منطبق کنیم بگوییم این پاک است ترجیح بلا مرجح است، خواهیم دلیل را بر این منطبق کنیم دون آخری و بگوییم این پاک است ترجیح بلا مرجح است و این هم که امر مستحیل است. پس بنابراین نتیجه چی می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که این دلیل برای ما غیر نافع است حالا یا شما تعبیر بکنید اجمال داخلی پیدا می‌کند یا بعضی آقایان دیروز دل‌شان می‌خواست نگویند این عبارت را، بگویند این تعبیر شهید صدر را نمی‌پسندند، بگویند آقا اطلاق ندارد، این برای ما فرقی نمی‌کند.

س: حاج آقا قاعده‌ی طهارت ثوب چه می‌شود؟

ج: شما خودتان بگویند چی می‌شود؟

س: آن اگر بخواهیم بگوییم... نه فرمودید که همیشه مقدم است بر استصحاب قاعدهی طهارت، چون جلسات قبلی فرمودید اگر این مواردی که ...

ج: استصحاب باشد قاعدهی طهارت نیست علی المسلك المعروف...

س: خب فرمودید مورد پیدا نمی‌کند اگر استصحاب را مقدم کنیم بر قاعدهی ...

ج: فراغ بود آن گفتیم.

س: اگر کسی بگوید این‌جا دوتا قاعدهی طهارت داریم توی ظرف ب، یک قاعدهی طهارت دارد، دوتا علم اجمالی داریم دیگر، علم اجمالی بین دوتا ظرف خب قاعدهی طهارتش دچار اجمال داخلی شده قاعدهی طهارت این‌جا جاری نمی‌شود؛ ولی علم اجمالی دوم‌مان خب علم اجمالی دوم‌مان هم که بین ظرف ب ...

ج: آن دیگر قاعدهی طهارت که ندارد که، به رحمت خدا رفت قاعدهی طهارت...

س: مثل این‌که یک ظرفی الان قاعدهی طهارت برایش جاری نشد، بعد یک شک دیگری کردیم روی آن یک ساعت دیگر، چون قبلاً قاعدهی طهارت جاری نشده هنوز هم می‌گوییم جاری نمی‌شود؟

ج: بله، قاعدهی طهارت که این‌ها دیگر قبل و بعد ندارد که، یک دلیل است موضوعش این نمی‌تواند این فرد را شامل بشود. دیگر ما قاعده‌های طهارت متعدد که نداریم، یک قاعدهی طهارت داریم.

س: حاج آقا ببخشید تأیید صحبت دوست‌مان الان ما که قاعدهی طهارت را در کأس الف و ب جریان ندادیم به خاطر این بود که اگر جریان می‌دادیم ترخیص در معصیت قطعی بود. چون می‌گفتیم یا کأس الف نجس است یا کأس ب؛ وقتی که بحث ثوب و کأس ب پیش می‌آید این‌جا احتمال دارد اصلاً ثوب نجس باشد لذا کأس الف و ب پاک باشند لذا شما دوتا طهارت را جریان بدهید ترخیص در معصیت دیگر نیست.

ج: چرا؟

س: به خاطر این‌که ممکن است ثوب نجس بوده باشد.

ج: بابا آن دوتا که علم اجمالی‌اش از بین نمی‌رود...

س: من می‌خواهم بگوییم که وقتی ...

ج: نه این‌جوری نیست که یا آن هست یا این هست که نیست، آن سر جای خودش هست ولو ثوب پاک یا نجس باشد یا نجس باشد علم اجمالی ما در آن دوتا کأس هست، نه این‌که علم اجمالی ما این‌جور می‌شود که دست از آن برمی‌داریم. همین الان ما علم اجمالی‌مان باقی است که قسم می‌خوریم یا کأس الف نجس است یا کأس ب درست؟ ولو این‌که چی را حذف کنید این ثوب را حذف کنید؛ این علم اجمالی پس سر جایش هست پس. بنابراین اگر شارع بیاید در هر دوی این‌ها بگوید بگو پاک است مخالف قطعیه لازم می‌آید.

س: بعد وقتی که کأس ب یا ثوب شما علم اجمالی داری، آن علم اجمالی به چی هست؟
...

ج: علم اجمالی به نجاست.

س: ... این ب که نجس هست همان نجاست الف و ...

ج: نه نه، علاوه بر آن، بعد علم پیدا می‌کنم حالا این هم یا این نجس است ولو آن پاک باشد، الف دخالت ندارد در این جا ولو آن پاک باشد؛ من یقین دارم یا این ب نجس است یا لباس نجس است.

س: با همان نجاست بین الف و ب دیگر ...

ج: یا همان یا غیر از آن فرق نمی‌کند، چون المنتجس که لا یتنجس ثانیاً درست؟ و این نجاستی که دارد هم قبلاً ذهن من توجه به ثوب نداشت، بین این دوتا علم اجمالی محقق شد....

س: خب الان وقتی که می‌آید متوجه می‌شویم که حصر در الف و ب ندارد

ج: نه چرا چرا، حصر دارد، حصر دارد یعنی به این معنا که آن را هم حذف بکنی، این علم را از شما بگیرند هنوز می‌گویی یا این نجس است یا این نجس است، هنوز هم می‌گویی
....

س: خب اگر الف را خارج کنی یا بین ب و جیم علم اجمالی هست؟ ...

ج: هست، بله باز هم هست...

س: پس چگونه بین الف و ب علم اجمالی بود؟

ج: خب علم داشتم بابا، یک قطره‌ای ...

س: ... نجاست که نیست یک نجاست است..

ج: بابا علم داشتم یک قطره‌ای پرید از یک جایی یا پرید توی کأس الف یا پرید توی کأس ب، این‌طور شد ...

س: خب بعدش این جیم لباس چی هست؟

ج: بعد می‌دانم یک کسی یک قطره هم پرید دو مرتبه یک قطره‌ی دیگری، یا به کأس ب یا به کأس الف یا به لباس، پس بنابراین علم اجمالی دارم که یکی از این دوتا باز.

س: استاد این‌جا شرطش این است که علم اجمالی بین دوتا کأس مقدم باشد بر ...

ج: نه مقدم و مؤخر لازم نیست، حالا این را ...

س: اگر آن‌ور مقدم باشد آن‌ور منجز می‌شود علم اجمالی، چون اگر

ج: حالا این مقدم و مؤخرش بگذارید این‌ها تنبیه آخری است که خواهد آمد که این‌ها تقدم

و تأخر در این چیزها دخالت دارد یا ندارد؟

س: حاج آقا ببخشید قاعده‌ی طهارت، آن‌ها که واقع‌گرا که نیست که تعبدی است، تعبد است دیگر درست است؟ ما تعبدی می‌گوییم که خب این طاهر است یا نیست، اگر ما قاعده‌ی طهارت را توی قسم اولش یعنی الف و ب، ک‌اس الف و ب توی این‌جا تعارض پیدا کردند قبول نکردیم نمی‌توانیم بگوییم که خب قاعده‌ی طهارت کلاً توی ب از بین رفت در مقابل ثوب دیگر قاعده‌ی طهارت ندارد، خیر، تعبدی است واقع‌گرا که نبوده که به ما بگوید آقا این خدمت‌تان عرض کنم

ج: آقا چندتا قاعده‌ی طهارت که نداریم که ...

س: بالاخره تعبدی است دیگر حاج آقا..

ج: می‌دانم تعبدی است، ما که نمی‌گوییم غیر تعبدی است، تعبدی است درست است؛ اما شارع یک دلیل گفته چی؟ گفته هر جا دیدی شک کردی بین این که پاک است یا نجس است من به تو می‌گویم بگو پاک است درست؟

س: این دوتا شک مختلف نیست مگر؟ یک‌جایی بین الف و ب، یک‌جا بین ب و جیم، شما تعبد را می‌توانید هر دوی آن به کار ببرد، تعبد است، یعنی واقع‌گرا نیست که

ج: تعبد خودش واقعیتی دارد....

س: قطره‌ی خون دوم یک طهارت دیگری برای خودش می‌آورد، نه این که همان طهارت قطره‌ی خون اول را توی دومی هم بیاوری شما که بگویی توی اولی رفت توی دومی هم پس از بین می‌رود. قطره‌ی خون دوم دوباره اصول خودش را می‌خواهد چون تعبدی است....

ج: می‌دانم عرض می‌کنم به این که شما نجاست جدید و آخری که نیست، اگر این متنجس بوده دو مرتبه این نجس جدید که متنجس نمی‌شود که ...

س: بله متنجس نمی‌شود ...

ج: خیلی خب، پس نجس بود، پس یا آن نجس بوده یا این نجس بوده، الان هم می‌فهمیم به علم اجمالی ثانی که یا این ظرف ب نجس است یا لباس من نجس است؛ این قاعده‌ی طهارت که می‌گفت هر چیزی که مشکوک است دوتا طهارت این‌جا جعل نمی‌کند که برای ما. این بالاخره چه به علم قبل است چه به علم بعد است چیست؟ مشکوک الطهارة و النجاسة است، دوتا مشکوک الطهارة و النجاسة‌ی که این‌جا نداریم، مشکوک الطهارة و النجاسة هست؛ آن دلیل هم گفته مشکوک الطهارة و النجاسة پاک است، می‌بینیم آن دلیلی که گفته مشکوک الطهارة و النجاسة پاک است الان هم بخواهد او را بگوید پاک است هم این را بخواهد بگوید پاک است آن محذور عقلی لازم می‌آید؛ احدهما دون دیگری هم ترجیح بلا مرجح؛ پس دلیل قاعده‌ی طهارت در این‌جا می‌رود کنار و ما نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم، حجت بین ما و خدای متعال نیست، آن روایت الان بین ما و خدا حجت نیست می‌رود کنار، چون نمی‌توانیم به آن تمسک بکنیم. می‌ماند دلیل استصحاب لاتنقض الیقین بالشک، این بین ما و خدا حجت است، می‌گوییم این که معارضی ندارد، مشکلی ندارد، اجمالی ندارد که درست؟ و این ثوب هم حالت سابقه دارد پس بنابراین استصحاب

طهارت.

حالا این‌جا آن نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم این حرف مسلّم است این درست است، نتیجه‌ای که شهید صدر از این می‌خواهد بگیرد و خدمت استاد عرض کنند این است که شما ببینید این‌جا این سه‌تا اصل‌ها در عرض هم بودند در طول هم که نبودند که، چون استحباب در ثوب که در طول نیست نسبت به آن دوتا، یا آن دوتا در طول این نیستند که، این‌ها موضوع‌هایش مختلف است، این‌ها در عرض هم هستند، این‌جا همان حرف‌هایی که شما در آن‌جایی که طول است می‌زنید این‌جا هم هست. پس ملاک طول و عرضی نیست که شما حتماً این‌جوری تقسیم می‌کنید و طولیت را دخیل می‌کنید، این نیست؛ باید این‌جور باشد که آن‌ها سرش، آن طرف معارضه نباشد. حالا طرف معارضه نبودن تارّه ممکن است روی بعضی از مبانی روی طولیت باشد، گاهی هم نه، منشأ آن طولیت نباشد، همین باشد که در این مثال دارد گفته می‌شود. پس بنابراین ...

س: از این مواردی چی می‌تواند باشد؟ ببخشید

ج: همین، همین‌جا طولیت نبود ...

س: الان این‌جا طهارت‌ها با هم تعارض یا تساقط کردند استحباب بدون تعارض ماند، در حالی که ...

ج: خب طولیت نیست دیگر، با این‌که طولیت هم نبود دیگر، با این‌که این‌جا هم طولیت نبود ...

س: خب از بحث خارج است، شما ببینید استحباب را در تعارض نیست می‌گویی سرش سلامت ...

ج: بابا علم اجمالی که داری که، طرف علم اجمالی است دیگر، یا آن‌ها نجس است یا این نجس است. الان همین‌جا این‌جوری است دیگر، می‌گویی یا این کأس ب نجس است ...

س: احتمال نمی‌دهید مثال این‌جا اشتباه هست که ...

ج: نه هیچ اشتباهی نیست، یا می‌گویید کأس ب نجس است یا ثوب نجس است، علم اجمالی داری دیگر؛ همین‌جا با این‌که یک طرف آن اصلی داشت چون آن اصل با این معارضه نمی‌کند و این سرش سلامت می‌ماند، چرا؟ برای این‌که اصلی که در مورد آن کأس هست آن اصل با اصل دیگری که در آن طرف هست تعارض کرده، در کأس الف بوده تعارض کرده تساقط کرده. خیلی خب، این یک نکته‌ای هست که باز صحیح است، این تعلیقی درستی است که کل المناط این نیست. مناط این است. پس بنابراین نتیجه بحث چه شد؟ نتیجه بحث این شد؛ ما اگر قائل بشویم به این که علم اجمالی علت تاّمه برای تنجز است که معلوم بالاجمال منجز می‌شود، معلق به هیچ چیزی نیست و علت تاّمه است و حتی نه شارع می‌تواند ترخیص در اطراف بدهد، نه در تمام اطراف، نه در بعض اطراف؛ ترخیص نمی‌تواند بدهد؛ حتی جعل بدل هم نمی‌تواند بکند که آقای نائینی فرمود که بگوید نه، درست است. من می‌گویم آن ... و این‌ها سر جایش هست ولی این کار را به جای آن می‌پذیرم، این را هم نمی‌توانیم. اگر این مبنا را قائل باشیم که علیّت تاّمه این چنینی است کما هو مسلک المحقق العراقی قدس سره، اگر این را گفتیم اصلاً این‌جا به هیچ وجه در اطراف علم اجمالی؛ اصلی نمی‌تواند جاری بشود حتی در یک طرف، نه به شکل ترخیص

نه به شکل بدل و جای این تنبیه دیگر اصلاً نیست. این تنبیه دیگر قابل طرح نیست. اما اگر گفتیم که علم اجمالی مقتضی برای تنجیز است و معلق است تنجیز آن به این که ترخیصی شارع ندهد و یا جعل بدل نکند. یکی‌اش را به عنوان بدل نپذیرد. اگر این حرف را زدیم آن وقت جای این تنبیه باز می‌شود که آیا در اطراف علم اجمالی ما می‌توانیم اصول جاری کنیم یا نه؟ باز بنابراین مسلک هم که بگوییم؛ تعلیقیه و اقتضائیه، بنابراین مسلک هم باز باید بگوییم که (یادم رفت چه می‌خواستیم بگوییم، عجیب است واقعاً، یک مرتبه از ذهنم پرید)

س: انصراف ...

ج: بله، بله، انصراف می‌خواستیم...، نگوییم مثل بعضی از آقایان، بعضی‌ها گفته‌اند که ادله اصول عملیه انصراف دارد از موارد علم اجمالی یا قاعده مثلاً فراغ انصراف دارد از ادله، در مقام اثبات می‌گویند چنین مشکله‌ای است. خب بنابراین مسلک هم خب دیگه جای این بحث‌ها اصلاً نیست. می‌گوید ادله قصور دارد اصلاً، انصراف دارد، خیلی خب. و اما اگر این هم قائل نشدیم و گفتیم انصراف ندارد که قبلاً گفتیم. خب اشکالی ندارد ما می‌توانیم در این جا چه بشود؟ آن وقت جای این تنبیه باز می‌شود. آقای نائینی می‌فرمود نمی‌شود، آقای خوئی و من تبعه فرمودند می‌شود که حق با این‌ها است که گفتند می‌شود، گفتیم ادله، مدعای آن‌ها را قبول داریم اگر چه تفاوت در چی داریم؟ در استدلال داریم نه به بیان آقای خوئی، به این بیانی که تبعاً لشهید صدر عرض کردیم. یک نکته دیگر هم این جا باید بگوییم و آن این هست که اگر یادتان باشد ما در بحث تنجیز علم اجمالی گفتیم که علی الاقوی اشکالی ندارد که ما به اطلاعات ادله مرخصه تمسک کنیم و بگوییم هر کدام مقید است به ترک دیگری، شارع بفرماید «إفعل هذا إن ترکت ذاک» و «إفعل هذا إن ترکت ذاک» چون گفتیم از این ترخیص در مخالفت قطعیه لازم نمی‌آید و ما برای رفع ید از اطلاق ادله مرخصه باید به قدر متیقن و آن مقداری که ضرورت است اکتفا بکنیم. او اگر بخواهد اطلاق داشته باشد هر دو طرف را بگیرد؛ چه آن را اخذ بکنی چه اخذ نکنی، چه آن طرف را انجام بدهی چه آن طرف را انجام ندهی این است که از آن چنین مشکلی لازم می‌آید. به اندازه‌ای که از این مشکل از آن لازم نیاید از آن رفع ید می‌کند، اگر این مبنا را هم قائل شدیم و این را تقویت کردیم دیگه خیلی امر روشن است که خب می‌شود مثلاً، مشکلی ندارد.

س: ...

ج: بله؟ نه، این مال علی التعمین... نیست

س: ... به طریق اولی علی التعمین است دیگه...

ج: نه،

س: پارسال فرمودید که اگر به شرط آن این موضوع خارجی پیدا نمی‌کند. حرف... پارسال‌تان ... آن جا که می‌خواهید بگویید لا علی التعمین است، احدهمای لا علی التعمین موضوعش این طور بود که این را انجام بده اگر آن یکی را ترک نکردی، جایز است، مباح است اگر آن یکی را ترک کردی، ببخشید این را فرمودید مصداق لا علی التعمین است. پارسال لا علی التعمین را این طور ...

ج: نه، نتیجه‌اش این است که من متعین نیست این‌ها، من مختارم چون شارع به من چی

گفت؟ بابا! اگر شارع بیاید این جوری، خودش بیاید بگوید، اصلاً اطلاقات نبود. اگر شارع بیاید این جوری بگوید؛ بگوید آقا وقتی علم اجمالی پیدا کردی، احدهما را می‌توانی انجام بدهی، اگر آخری را ترک کردی، آن را می‌توانی انجام بدهی اگر آخری را ترک کردی، اشکالی دارد؟

س: نه، اشکال ندارد. عرض کردم این

ج: این احدهمای لا علی التعین نیست. این احدهمای لا علی التعین یعنی فرد معینی نداریم در خارج، این که دارید مشروط می‌کند. چون مشروط می‌کند. چون مشروط می‌کند الان معین نکرده که این را حتماً ترک کن یا آن را، به اختیار خودت گذاشته

س: همین شد دیگه... فرمایش خودتان را تأیید می‌کنید دیگه... می‌فرمایید احدهمای لا علی التعین مشروط است. چون مشروط است مردد بین احدهما است. احدهما است به شرط ترک آن یکی پس یکی است اما به شرط ترک دیگری هم می‌تواند طرف جانب الف باشد هم طرف جانب ب باشد. پارسال هم اصلاً

ج: بابا! این با این غیر از این است، اگر این احدهمای انتزاعی است. مثل این که می‌گویی احد الامرین را انجام دادی اشکال، این احدهمایی که این جا می‌گفتیم، می‌گفتیم لا فردی ندارد، این اشکال را می‌خواهید بکنید یا نه می‌خواهید بگویید احدهما را؟

س: فارغ از اشکالش، عرضم... سؤال کردم، عرض کردم این فرمایش شما که الان دارید طرح بحث... و مشورت می‌کنید همان صغرای احدهما لا علی التعین می‌شود دیگه

ج: نه

س: سؤال دارم. حالا اشکال را بپذیرید یا نپذیرید. پارسال نپذیرفتید گفتید موضوع ندارد. حالا الان می‌خواهید طرح... بحث بیاید بگویید که می‌شود بحث کرد...

ج: من چیزی که نسبت می‌دهید من الان یادم نیست.

س: با تعبیر صحیح نیست نگویم احدهما بگویم هر کدام را انجام بده به شرط

س: به شرط، بله دیگه

س: اگر احدهما... بگوید حالا احدهما... مفهومی است؟ مصداقی است؟

ج: بله، هر کدام از این‌ها؛ یعنی بعبارۀ آخری «کل شیء طاهر» یا استصحاب یا برائت یا هر کدام از این‌ها که اطراف را می‌گیرد منتها در این جاهایی که اطراف علم اجمالی است یک قید عقلی دارد و دست از، قید عقلی به این معنا که اطلاق ندارد. دست از اطلاق برمی‌داریم. این را می‌توانی انجام بدهی در ظرفی که او را انجام نمی‌دهی، او را می‌توانی انجام بدهی در ظرفی که این را انجام نمی‌دهی

س: استناد؛ این تخییر که خب اشکالات تخییر را دارد که، اشکالات تخییر که

ج: آقا این‌ها را حل کردیم دیگه، بحث

س: ... اشکالات تخییر که تخییر موارد خاصه‌ای دارد و این مورد هیچ کدام از این موردها

نیست

ج: بابا! آن که حرف آقای خوئی، ما این‌ها را جواب دادیم خب مگر نبودید شما؟ تیرماه این‌ها را ... شاید گرم بوده خیلی؛ یادتان رفته.

خب، عرض می‌کنم به این که و امر سومی که باز در این جا باید توجه به آن بکنیم این بود که؛ مبنای سوم؛ پس مبنای اول چی بود؟ این بود که علم اجمالی مؤثر است به نحو علیّت تاّمه، مبنای دوم این بود که علم اجمالی مؤثر است به نحو اقتضاء که گفتیم بنابراین مبنای دوم می‌شود.

مبنای سوم این است که اصلاً علم در این جا نقشی ندارد. کل النقش مال چیست؟ مال احتمال است. در اطراف علم اجمالی این جا احتمال تکلیف هست، این جا احتمال تکلیف هست. هر وقت ما احتمال تکلیف دادیم تا مرخصی پیدا نکنیم إما عقلاً و إما شرعاً، عقل می‌گوید نمی‌توانی مرتکب بشوی، باید مرخصی پیدا کنی، باید مُأْمَنی پیدا کنی و الا شاید تکلیف این جا باشد. آقای خوئی قدس سره از طائفه سوم است. می‌فرماید این که ما می‌گوییم علم اجمالی منجز است به خاطر چیست؟ به خاطر این است که اصول مرخصه در این جا، اما اگر یک جوری شد اصول مرخصه توانست جریان پیدا بکند تجیزی بر آن تکلیف معلوم بالاجمال نیست. علت تجیز هم چیست؟ علت این است که آقا احتمال تکلیف می‌دهی باید یا مُأْمَن عقلی داشته باشی یا شرعی، مثل شبهات حکمیة غیر مقرونه به علم اجمالی، آن جا احتمال می‌دهی فلان چیز واجب است. همین جوری می‌توانی آن را ترک کنی تا مُأْمَنی برای خودت پیدا نکنی؟ نه، احتمال می‌دهی حرام است، همین جوری می‌توانی انجام بدهی بدون این که مُأْمَنی پیدا کنی؟ نه، اطراف علم اجمالی هم همین جور، این جا احتمال تکلیف می‌دهی، آن جا هم احتمال تکلیف می‌دهی، پس باید مرخص پیدا کنی یا و مُأْمَن پیدا کنی، خب بنابر این مطلب مبنای محقق خوئی؛ این تنبیه اول بسیار جا پیدا می‌کند. که خب پس ما کل کارمان با چه؟ با این است که اصول جاری می‌شود یا نمی‌شود؟ و حالا باید ببینیم در این مواردی که این چنینی است، این‌ها، این اصول‌ها تعارض می‌کنند، همه آن‌ها تساقط می‌کنند؟ التماس دعا می‌شوند؟ پس بنابراین علم اجمالی، این جا تنجز پیدا می‌شود یا نه؟ این‌ها با همه آن‌ها تعارض نمی‌کنند. بعضی از آن‌ها تعارض می‌کنند ساقط می‌شوند، بعضی از آن‌ها باقی می‌مانند، باقی که ماندند آن می‌شود اصل مرخص، پس بنابراین باز بر ما احتیاط لازم نیست و می‌توانیم مستنداً به آن اصل مرخص؛ آن که اصل دارد مرتکبش بشویم، ولی آن که اصل ندارد به خاطر احتمال و عدم وجود مرخص در آن باید اجتناب بکنیم، اگر احتمال حرمت است یا ارتکاب بکنیم اگر احتمال وجوب است.

س: استاد مثال دومی را این صفحه نگفتید

ج: بله؟ دیگه همه مثال‌ها را که لازم نیست بگویم. برای این که مطلب ایشان فهمانده بشود کافی است. مثال دوم هم برای احترام حضرت عالی بگویم برای این که دو سه دقیقه بیشتر وقت نمانده وارد بر تنبیه ثانی نمی‌شود بشویم.

و اما مثال دومی که شهید صدر این جا زده بودند، علی مبنای خود محقق خوئی می‌شود گفت این است که می‌فرمایند که اگر دوتا کأس داشته باشیم که در این مایع است، می‌دانیم یا این مایعی که در این کأس الف است آب متنجس است که نجاست عرضیه دارد، آب که ذاتاً نجس نیست؛ نجاستش عرضیه است و یا آن کأس، آن مایعی که در کأس

ب است بول است. بول که نجس است، بول مثلاً انسان است. خب این جا علم اجمالی داریم که یا آن منتجس است یا این، خب در این جا، در این جا قاعده طهارت در هر دوی اینها تعارض می کند تساقط می کند. نه به این کاسه می توانیم بگوییم که قاعده طهارت در آن جاری کنیم و نه این، چرا؟ به خاطر این که این دلیل قاعده طهارت یک دلیل است؛ بخواهد هر دو را بگیرد همان اشکال ترخیص در معصیت لازم می آید، احدهما دون دیگری هم ترجیح بلامرجح است. پس ادله، دلیل قاعده طهارت این جا را نمی گیرد. می ماند استصحاب.

س: استاد این جا قاعده

ج: صبر کنید تمام بشود.

می ماند استصحاب، استصحاب در ظرف ب جاری نمی شود چون بول حالت طهارت سابقه که ندارد که، اما آن ظرفی که محتمل النجاسه؛ یعنی آب بود و احتمال ...، آن قبلاً پاک بوده، پس این جا استصحاب طهارت در آن ظرف محتمل النجاسه چه می شود؟ جاری می شود و حال این که این اصل زنده شد دیگه، آیا استصحاب در طول قاعده طهارت است یا قاعده طهارت در طول استصحاب است؟

س: قاعده طهارت است.

ج: پس دیدید آقای خوئی، شما که می فرمایید همیشه اصل طولیها سرشان سلامت می ماند؛ نه، این جا عکس شد. این جا استصحابی که مقدم بر قاعده طهارت و قاعده طهارت مشروط به عدم استصحاب است، پس ملاک روی طولیت نمی چرخد که شما ملاک را فقط آن قرار دادید توی تقسیم بندی تان، فقط آمدید روی طولیت ترکیز کردید. همین مثال اگر از شما استفتاء بشود شما چه جواب می دهید؟ که یک کسی بگوید آقا، مقلدی بیاید خدمت شما، می گوید آقا دوتا ظرف است من یقین به حضرت عباسی پیدا کردم که یا ظرف الف آب منتجس است یا ظرف ب بول بچه است. شما چه می گوید این جا؟ شما این جا نمی فرمایید که اشکال ندارد؛ ظرف الف را که حالت سابقه اش می دانی آب بوده و پاک بوده، می توانی استعمال کنی، خب یک اصل داریم سرش سلامت مانده، طولیتی هم در کار نیست بلکه برعکس است. چون قاعده طهارت این ظرف الف با قاعده های طهارت ظرف ب تعارضاً تساقطاً به خاطر...، بهتر هم هست که این جا نگویم تعارضاً تساقطاً ها! این تعبیر تعبیر مسامحه آمیزی است. چرا؟ چون جاری نمی شود تا بگویی تعارضاً تساقطاً، اگر بخواهد جاری بشود چون چنین مشکلی پیدا می شود فلذاست تعبیر شهید صدر أدق است از این تعبیرهایی که توی کلمات هست که تعارض می کنند، تساقط می کنند، او می فرماید اجمال دلیل پیدا می شود، آن دلیل نمی تواند این جا را تطبیق بشود بر آن جا هم تطبیق بشود.

س: توی بول چه جوری قاعده طهارت جاری می شود؟

ج: ما که شک داریم. ممکن است این جوری باشد

س: مشکوک الطهاره

ج: درست؟ یا او این چنین است یا این؛ نه که می دانیم بول است. لعل بول باشد لعل هم نباشد. ولی اگر نجس باشد نجسی است که بول است.

پس یقین پیدا کردم یا این بول، یا این بول نیست و نجس نیست و او متنجس است یا اگر او متنجس نیست این بول است و نجس العین است.

س: استاد، این جا نمی‌تواند استصحاب در آب متنجس با اصالة الطهاره توی بول تعارض کند؟

ج: نه، چرا؟

س: استصحاب حاکم است دیگه نسبت به اصالة الطهاره

ج: اصالة الطهاره کی؟

س: خود استصحاب در آب متنجس نسبت به اصالة الطهاره در آب متنجس حاکم است.

ج: نه نیست، چه ربطی دارد؟ دوتا موضوع است دو تا حکم، چه ربطی به او دارد؟ آن یک ظرف دیگری است این یک ظرف دیگری است.

س: نه، همین آب متنجس

س: همان ظرف الف

س: آب متنجس استصحابش نسبت به طهارتش حاکم است دیگه

ج: چرا حاکم است. درست است ولی اشکال چیست؟ این جا اشکال این است که اصالة الطهاره آب متنجس با اصالة الطهاره آن ظرف ب که محتمل البولیه هست دلیل‌شان یک دلیل واحد است. دلیلش چیست؟ دلیلش این است که «کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قدر» این «کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قدر» نمی‌تواند هر دو را شامل بشود.

س: این درست است ولی این جا استاد؛ مثل دقیقاً توی جایی که ما یک آب داشتیم؛ آب درحقیقت متنجس و یک آب غصبی، که آن جا می‌گفتیم که درحقیقت اصالة الطهاره، یکی (بیخشید) یکی از آن‌ها استصحاب طهارت داشت استصحاب الطهاره را با اصالة الطهاره آن جا معارض می‌کردیم و بعد اصالة الحلیه که باقی می‌ماند توی آب، این دقیقاً مثل همان مثال است دیگه، این جا هم الان آب متنجس ما درحقیقت هم استصحاب طهارت دارد هم قاعده طهارت دارد. خب استصحاب طهارت که اصل حاکم است می‌رود با اصالة الطهاره تعارض می‌کند نه اصل محکومش که اصالة الطهاره باشد

س: استاد؛ مثال‌شان را تصحیح بکنیم؛ آن جایی که دوتا اصل حل بود

س: دقیقاً مثل همان جایی که ما دوتا اصالة الحل داشتیم منتها یکی از آن‌ها محکوم بود یکی حاکم بود؛ یک اصالة الطهاره حاکم داشتیم می‌گفتیم این اصالة الطهاره می‌رود با آن اصل عرضی با آن تعارض می‌کند، با اصالة الحل این بدون معارض

ج: چرا؟ چرا این جوری بشود؟

س: این را قبول کردند

س: آن جا این را می‌گفتید حاج آقا

س: چون حاکم است دیگه، چون استصحاب این جا حاکم است، اصالة الطهارة محکوم است و وقتی تا جایی که ما اصل حاکم داشته باشیم حق نداریم اصل محکوم

ج: بله، اولاً گفتیم قبلاً، اولاً گفتیم که این جاها استصحاب و قاعده طهارت چیه؟ علی مسلک

س: آن برای یک اشکال دیگر بود که ما گفتیم نه، این جا اصلاً ...

ج: اینها در عرض هم هستند. ثانیاً همان طور که باز هم این نکته هم توجه به آن می‌کنید که احکام، ادله به حسب زمان منطبق می‌شود نه به حسب رتبه، الان بالاخره این کاسه الف مشکوک الطهارة و النجاسة هست یا نیست؟

س: باید ببینیم

ج: هست دیگه، هست.

س: مسبوق بالطهارة همان لحظه هم هست.

ج: باشد. هست، درست است. مشکوک الطهارة و النجاسة است. حالت سابقه آن را هم می‌دانیم. همین الان آن «کل شیء طاهر حتى تعلم أنه قذر» این «کل شیء طاهر حتى تعلم أنه قذر» الان آیا شامل این می‌شود یا نمی‌شود به حسب ذاتش؟

س: بله شامل می‌شود. ولی قبلش استصحاب شاملش شده دیگه

ج: نه، نه، آن هم شامل می‌شود ولی آن مشکلی ندارد دلیلش چون دلیلش جدا است. دلیل قاعده طهارت مشکل دارد چون می‌خواهد هر دو را شامل بشود این محذورات را دارد. پس قاعده طهارت دلیلش مشکل‌دار است، استصحاب دلیلش مشکل‌دار نیست. فلذا این جا می‌گوییم قاعده طهارت جاری نمی‌شود چون دلیلش مشکل دارد. استصحاب چون دلیلش مشکل‌دار نیست جاری می‌شود و حال این که، و حال این که استصحاب به قول شما چیه؟

س: حاکم است

ج: حاکم است و در طول او نیست بلکه آن در طول این است. پس این که شما می‌فرمایید همیشه اصلی که سرش سلامت می‌ماند اصل طولی است این جا برعکس شد.

س: تلمیذ این جا اشکال نکرده

ج: بله؟

س: تلمیذ در ... اشکال نکرده

ج: تلمیذ خودشان دارند همین را می‌فرمایند. تلمیذ دارند این را به استاد اشکال می‌کنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

